

# انسان اخلاقی و جامعه غیر اخلاقی

دکتر رستم فلاح

(دکتری فلسفه و کلام اسلامی)

زمان:

10 اسفندماه 1394



موضوع صحبت من «انسان اخلاقی و جامعه غیر اخلاقی» است. این البته عنوان یک کتابی هم هست که من ترجمه کرده‌ام اما سالهاست که مسئله من است. من تقریباً از سال 85 درگیر این موضوع شدم. عامل اصلی هم کتابی بود که من با معرفی جناب دکتر قراملکی، استاد ارجمندم، با آن آشنا شدم و شروع به ترجمه آن کردم. این کتاب بسیار ارزشمند است. تز اصلی این کتاب را به اجمال گزارش خواهم کرد. باینکه تاریخ انتشار این کتاب به 1932 برمی‌گردد، یعنی حدود 84 سال پیش، ولی واقعیت این است که تز اصلی این کتاب ارتباط نزدیکی با نگرش اخلاقی ما در ایران دارد. به همین دلیل، من وقت کافی گذاشتم و این کتاب را ترجمه کردم و به جامعه علمی ما رسید. عنوان کتاب «انسان اخلاقی و جامعه غیر اخلاقی» است که پژوهشکده مطالعات فرهنگی وزارت علوم منتشر کرد. نویسنده آن رینهولد است. رینهولد یک کشیش پروتستانی آمریکایی با گرایش سوسیالیستی بود و مدتی هم در آنجا دبیر کل حزب کارگر بود. او با مسائل آن روز جامعه آمریکا درگیر بود. به نظرش رسید که در اینجا، به‌ویژه، در حوزه سیاست و اخلاق، خلاء بزرگی وجود دارد. فضاهای کارگری عملکرد اخلاقی نداشتند و تلاش‌ها هم برای اخلاقی کردن چندان جواب نمی‌داد. او می‌خواست این وضعیت را تحلیل کند. تز او در واقع ناظر به همین وضعیت و نوعی چاره‌جویی و خروج از این وضعیت بود.

من روزی که کتاب را شروع کردم دو مسئله اخلاقی جدی برای خودم مطرح بود و همچنان مطرح است، اما خوشبختانه توانستم برای آن‌ها جواب تا حدودی قانع‌کننده، حداقل برای خودم، پیدا کنم. مسئله اول که احتمالاً مسئله شما و مسئله همه کسانی است که دغدغه‌های اخلاقی دارند و عملکرد مسئولان سیاسی را نقد و بررسی می‌کنند پیش می‌آید. ما معمولاً عملکرد مسئولان سیاسی را با رهیافتی فردگرایانه نقد و تحلیل می‌کنیم. حالا بگذریم از اینکه نقد و بررسی‌های ما منصفانه هست یا نه، الان مسئله من این نیست. مسئله من این است که وقتی عملکرد یا رفتار یک مسئول سیاسی به نظرمان اخلاقی نمی‌آید و می‌خواهیم آن را نقد کنیم، حیث سازمانی او را نادیده می‌گیریم و او را مثل یک انسان مستقل و جدای از نقش و شأنش لحاظ می‌کنیم و به نقد رفتار او می‌پردازیم. این رهیافت، آن‌گونه که از رینهولد یاد گرفتیم، نه تنها ما را به جایی نمی‌رساند، بلکه گیج‌کننده هم است. این رهیافت انتقادی که می‌توانیم آن را «رهیافت فردگرایانه

انتقادی» نام بدهیم، منجر به حل هیچ مسئله‌ای نمی‌شود. رینهولد در همین کتاب به من آموخت که ارزیابی رفتارهای سیاسی از منظر اخلاق فردی کاری مشکل است. یعنی اگر میزان، معیار یا ملاک و مبنای ارزیابی شما اخلاق فردی باشد و از این منظر بخواهید رفتار سیاسی و یا رفتار هر کسی که شأنی سازمانی دارد را ارزیابی کنید، دچار مشکل می‌شوید.

مسئله دوم من که به نظرم با هم مشکل عمومی است، این است که ما سالیان متمادی، حداقل در دوره جمهوری اسلامی، و بعد از گذشت سی و چند سال انتظار داشتیم که جامعه ایرانی، به مراتب، اخلاقی‌تر از حالا باشد که این اتفاق نیفتاد. با وجود اینکه سرمایه‌گذاری‌های نسبتاً هنگفتی هم صورت گرفته، اما خروجی و ارزیابی‌ها ما نشان می‌دهد که جامعه ایرانی آن‌گونه که باید اخلاقی نیست.

من متوجه این هستم که مسئله دوم من به قول منطق‌دانان یک جور مغالطه در خود دارد: مغالطه جمع مسالین در مسئله واحد. می‌گویند اول شما اثبات کنید وضع اخلاقی ما مطلوب نیست، تا نوبت به مسئله دوم برسد و برسید چرا چنین است. درست می‌گویند. ما در اینجا با یک مسئله روبه‌رو نیستیم، با دو مسئله روبرو هستیم که ترتیب منطقی هم دارند. بنابراین، اول باید مسئله نخست شما مسجل بشود تا نوبت به طرح مسئله دوم برسد. کسانی ممکن است موافق نباشند که تلاش اخلاقی‌سازی ما در دوره جمهوری اسلامی چندان موفقیت‌آمیز نبوده است. اگر این‌گونه باشد و ما به لحاظ اخلاقی کامیاب بوده باشیم، پس طرح مسئله دوم بی‌وجه می‌شود. در این صورت، آن‌ها حق دارند که چنین نقدی را وارد کنند.

اما دو سه نکته هست که این جسارت را در من ایجاد کرده که مسئله اول را مفروض بگیرم. یکی، نتیجه تحقیقی بود که خودم انجام دادم. در سال‌های 84-85 من در آستانه تألیف یک کتاب، که بعد با عنوان «موانع رشد اخلاق حرفه‌ای در سازمان‌ها»، به راهنمایی و مشارکت جناب استاد قراملکی منتشر کردیم، یک تحقیقی در سطح سازمان‌های ایران انجام دادم. البته جامعه هدف من دو استان ایران بود که یکی تهران و دومی را اسم نمی‌برم. تحقیق ما در سطح سازمان‌های این دو استان نشان داد که سازمان‌های این دو استان حداقل به لحاظ اخلاقی، از نمره صد، نمره پایین 50 گرفتند. این به معنای ناکامی در رشد اخلاقی بود. عامل دیگری که این جسارت را به من می‌دهد، نتایج تحقیقات دیگران و اظهار نظر صاحب‌نظران اخلاقی است که الآن در جامعه ما و از رسانه‌های رسمی و غیررسمی هم مرتب منتشر می‌شود. ارزیابی‌های آن‌ها هم نشان می‌دهد که وضعیت اخلاقی جامعه ایران چندان رضایت‌بخش و مثبت نیست، حتی برخی تعبیر می‌کنند که ما در ایران نه فقط مشکل اخلاق داریم بلکه دچار «بحران اخلاق» هستیم. در کنار این‌ها، به گمانم حتی می‌توانیم ادعای نوعی اجماع و توافق نانوشته در جامعه هم بکنیم که وضعیت اخلاقی جامعه ما چندان وضعیت مطلوبی نیست. بنابراین، من این مدعای مستتر در مسئله را که وضعیت اخلاقی ما خوب نیست، مفروض گرفتیم.

حالا عرض من این است که اگر ما ارزیابی‌مان این‌گونه که می‌گویم باشد، طبیعی است که برای ما دغدغه جدی ایجاد می‌کند که بپرسیم: چرا ما با وجود سرمایه‌گذاری هنگفتی که در حوزه اخلاق داشته‌ایم، موفق نبوده‌ایم؟ این مسئله دیگری است که در چند سال اخیر با آن درگیر بوده‌ام. در همین کتابی که از رینهولد ترجمه کرده‌ام، جواب این دو مسئله را یافتیم. من متوجه شدم که مشکل ما در این ناکامی، یک مشکل تئوریک، فنی و روشی است. ایشان در مقدمه کتابش می‌گوید: باید رفتار اخلاقی و اجتماعی افراد را از رفتار اخلاقی و اجتماعی گروه‌های اجتماعی، ملی، نژادی و اقتصادی متمایز کرد. با کمی مسامحه می‌توان گفت همه حرف رینهولد در این کتاب در این عبارت کوتاه خلاصه شده است: «اخلاق افراد از اخلاق گروه‌ها متمایز است.» عنایت داشته باشید که نمی‌گوییم: اخلاق فردی! بلکه می‌گوییم: اخلاق «افراد»؛ و نمی‌گوییم: اخلاق گروهی! بلکه می‌گوییم: «اخلاق گروه‌ها»؛ این‌ها با هم فرق دارند و همه مسئله هم در همین جاست.

این تمایزی است که در دل خود جواب آن دو مسئله مرا دارد. به گمانم قبل از اینکه در مورد «اخلاق گروه‌ها» صحبت کنیم، تأملی داشته باشیم و ببینیم آیا در میان ما درکی از اخلاق گروه‌ها وجود داشته است یا نه. من از آثاری که زیر دست متخصصان اخلاقی خودمان منتشر شده و می‌شود، بی‌اطلاع نیستم. بسیار شاگردی کرده‌ام. رساله دکتری‌ام خوانش اخلاقی میراث مکتوب مسلمانان در نیمه اول تاریخ اسلام بود. در آنجا میراث حدود شش سده از تاریخ اسلام را، شناسایی، گزارش و تحلیل اخلاقی کرده‌ام. ناظر به یافته‌های جدید اخلاق‌پژوهان مسلمان و معاصر هم عرض می‌کنم که آن‌ها همه اخلاقیات را به یک معنا در دو گستره زیر خلاصه می‌کنند: گستره درون شخصی و گستره برون شخصی. به نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی حصر عقلی دارد. مبنای آن هم این است که هر جا پای رفتار به میان می‌آید، پای اخلاق هم به میان می‌آید. می‌گویند: ما در هر آئی از آئات، یا در حال رفتار با خودمان هستیم یا دیگران؛ شق سومی هم ندارد. تا اینجا به نظر می‌رسد مشکلی نیست. اما وقتی ریزتر می‌شویم، مسئله بحث‌انگیز می‌شود. اخلاق قدسی یا عبادی را در کجا باید قرار داد؟ در گستره اخلاق درون شخصی یا برون شخصی؟ خدا را در درون خود می‌بینید یا بیرون از خود؟ بیش از این وارد این بحث نمی‌شوم. بحث مفصلی است. گستره اخلاق

برون شخصی هم، به نوبه خود، به رفتار ما با دیگر انسان‌ها و نیز محیط‌زیست تقسیم می‌شود؛ اخلاق خانوادگی و اخلاق اجتماعی و... در اینجا قرار می‌گیرد. شق دیگر هم اخلاق محیط‌زیست است که شامل همه رفتارهای ما با همه عناصر طبیعی اعم از جانوران و گیاهان و عناصر طبیعی دیگر می‌شود.

وقتی می‌گوییم اخلاق بین شخصی، نهایت درکی که از آن داریم، اخلاقی است که بین افراد شکل می‌گیرد. این همان است که به اعتباری از آن به اخلاق اجتماعی تعبیر می‌کنیم، و همانی است که گاهی از آن به اخلاق گروهی یاد می‌کنیم. من تأکید کردم آنچه من اینجا عرض می‌کنم اخلاق گروه‌ها است، نه گروهی! من در این گستره جایی برای اخلاق گروه‌ها نمی‌بینم و از اینجا به نظر می‌رسد و این جسارت در من ایجاد می‌شود که بگویم ما انگار درک و تصور روشن و متمایزی از اخلاق گروه‌ها در عرض این ساحت‌ها و گستره‌ها نداریم؛ حداقل من ندیده‌ام. بنابراین، مسئله من این است که این جایگاه را بالاخره باید پیدا کرد تا جواب آن دو مسئله‌ای که در آغاز بیان کردم را پیدا کرد.

خیلی‌ها هستند که اخلاق اجتماعی و اخلاق گروهی را با اخلاق گروه‌ها خلط می‌کنند. من سعی می‌کنم این خلط پیش نیاید و گرنه به‌منظور و مقصود نمی‌رسیم. ببینید ما وقتی از اخلاق اجتماعی و یا اخلاق گروهی صحبت می‌کنیم، رفتار فرد را در یک جمع منظور می‌کنیم اما به جایگاه و شأن اجتماعی و گروهی او نظر نمی‌کنیم. ما همان‌گونه که این فرد را مستقل و جدا از گروه مورد درک و قضاوت اخلاقی قرار می‌دهیم، دقیقاً همان‌گونه هم وقتی در جمع یا گروه هست، درک و قضاوت می‌کنیم. چیزی که من متوجه نمی‌شوم این است که اگر این فرد دقیقاً همان است که در بیرون از گروه دیده بودیم، پس آیا بودن در گروه هیچ موضوعیتی ندارد؟! آیا بودن در گروه یا نبودن در گروه در درک ما از این فرد و رفتار اخلاقی او تأثیری ندارد؟ اگر تأثیر ندارد پس اساساً بودن یا نبودن گروه در اینجا موضوعیت ندارد. این خیلی درک عجیبی است و همین است که ما را به تعبیر رینهولد گیج می‌کند و تحلیل‌های ما را ناکام می‌گذارد.

این درک را مقایسه کنید با آنچه من عرض می‌کنم. در یک سطح ما وقتی از اخلاق گروه حرف می‌زنیم، نه آنکه به افراد گروه توجه نداشته باشیم، توجه داریم اما از فرد مستقل حرف نمی‌زنیم. در نگاه ما عضویت در گروه مهم است و در رفتارهای ما نقش دارد. این عضویت در گروه، در درکمان، قضاوتمان و تحلیل‌مان و حکممان از رفتار فرد تأثیر دارد. می‌خواهم از آن سطح، یک گام فراتر بروم. وقتی ما از اخلاق گروه‌ها صحبت می‌کنیم، خود گروه برای ما، مستقل از اعضا و افراد مهم است و موضوعیت دارد. در این سطح، ما نه آنکه از اخلاق افراد حرف نمی‌زنیم، از اخلاق افراد در گروه هم حرف نمی‌زنیم؛ بلکه از اخلاق خود گروه، به‌عنوان یک هویت سوم، مستقل و فراتر از اعضا و افراد تشکیل‌دهنده گروه حرف می‌زنیم. ما چه درکی از این هویت سوم داریم؟ همه بحث ما در اینجاست. آیا ما در حوزه اخلاق پژوهی به این هویت سوم توجه داشته‌ایم؟ با این حساب، آیا منطق اخلاق گروه‌ها با منطق اخلاق فردی و حتی گروهی متفاوت و متمایز نیست؟

اگر به این هویت سوم برای جامعه، گروه‌ها، سازمان‌ها، شرکت‌ها، بنگاه‌ها، نهادها، و هر مجموعه دیگر التفات داشته باشیم، آنگاه عنان سخن را به سمت اخلاق این هویت‌های سوم، در مقابل هم، می‌چرخانیم. حالا صحبت از اخلاق گروه در برابر اخلاق گروه، اخلاق سازمان در مقابل سازمان، اخلاق نهاد در مقابل نهاد دیگر است.

اگر اجازه بدهید می‌خواهم سؤال دیگری طرح کنم و بپرسم چرا در شناسایی گستره‌های اخلاق، این ساحت رفتاری از نگاه ما غایب مانده است؟ چرا ما متفطن به این ساحت رفتاری نشده‌ایم؟ اجازه می‌خواهم پیش از آنکه به این سؤال بپردازیم، عرض کنم که این بحث چه فایده‌ای دارد تا به دنبال کردن این بحث بیشتر تشویق بشویم.

اگر ما به این درک نرسیم و هویت سوم گروه، جامعه، سازمان، نهاد، بنگاه و شرکت درک نکنیم، طبیعتاً بین اخلاق افراد و اخلاق گروه‌ها تفاوتی قائل نمی‌شویم. این منطقی هم به نظر می‌رسد. بنابراین، دچار یک نوع یکسان‌نگاری بین این دو ساحت می‌شویم. نتیجه این می‌شود که برنامه اخلاقی که ما برای جامعه، گروه‌ها، سازمان‌ها، بنگاه‌ها و شرکت‌ها اجرا خواهیم کرد، دقیقاً همان برنامه‌ای خواهد بود که برای افراد اجرا می‌کنیم. ممکن است بپرسید: این چه مشکلی دارد؟ مشکل این است که اگر واقعاً هویت سومی در میان باشد و ما آن را تشخیص نداده باشیم، درد در جایی دیگر است و ما نسخه برای جای دیگر می‌پیچیم و انتظار درمان هم داریم. به همین دلیل جواب هم نمی‌گیریم. این خطای کمی است؟! این به نظر من همان بلایی است که به سرمان آمده است. ما برنامه اخلاقی برای افراد اجرا کرده‌ایم، غافل از اینکه مشکل ما سازمان است، و سازمان همان افراد نیست. اما اگر قائل به تمایز شدیم، اولین اصل این است که برنامه‌ای که برای گروه‌ها، اجتماع و جامعه به کار می‌گیریم باید متفاوت و متمایز باشد. فعلاً برگردیم به این پرسش که چرا ما درک روشنی از هویت سوم گروه نداریم.

من تأملی هم در سال 89 در آثار خواجه‌نصیرالدین طوسی داشتم و در قالب صحبتی در کتابخانه ملی ارائه کردم. آنجا عرضم این بود که خواجه‌نصیرالدین طوسی که یکی از مؤثرترین عالمان ما در گذشته بود، در حوزه اخلاق هم، از اخلاق ناصری گرفته تا اخلاق محتشمی، هم در دوره خودش و هم بعد از خودش در حوزه اخلاق بسیار تأثیرگذار بوده است. من استنباطم از آثار خواجه‌نصیرالدین طوسی این بود که توانسته بود از اخلاق فردی عبور کند و درک خوبی هم از اخلاق اجتماعی داشته است، اما حداقل من در آثار ایشان ندیدم که به درکی از اخلاق گروه‌ها، جامعه و اجتماع در مفهومی که الآن از آن حرف می‌زنیم رسیده باشد. چرا این اتفاق نیفتاده؟ چرا ما درک روشن و واضحی از اخلاق گروه‌ها حتی در گذشته نداشته‌ایم. من چند عامل را به نظرم رسیده است که مهم و مؤثر می‌دانم و اینجا به اجمال عرض می‌کنم و بعد کمی تفصیل خواهم داد:

عامل نخست این است که در سنت تاریخی ما، هیچگاه در ساختارهای اجتماعی و سیاسی و حتی حرفه‌ای ما، سازمان به معنا و مفهوم امروزی اساساً پیدا نشد، شاید هنوز هم این ویژگی به راه خودش ادامه می‌دهد. بنابراین عجیب نیست که هنوز هم درک هویت سوم و شخصیت حقوقی گروه و سازمان در میان ما، حتی در میان بخش زیادی از متخصصان ما، عمومیت کافی نیافته است. هنوز کم نیستند کسانی که سازمان را جمع جبری نیروهای انسانی سازمان تصور می‌کنند و از درک سایر ابعاد سازمان مثل ساختارها، قوانین و مقررات، اهداف، استراتژی‌ها، ابزار و فناوری محروم می‌شوند.

عامل دوم را چیزی می‌دانم که از آن به شخص‌انگاری اجتماع تعبیر می‌کنم. یعنی جامعه را به‌مثابه شخص انسانی تصور کردن. البته نمی‌خواهم کسانی را که این انگاره را در جامعه ما ترویج کرده‌اند متهم کنم. نتیجه‌ای که من امروز می‌خواهم از آن بگیرم، آن‌ها آگاهانه و خواسته این نتیجه را با ترویج این انگاره دنبال نکرده‌اند. می‌خواهم بگویم که این نتیجه ناخواسته‌ای است که اتفاق افتاده است. تمام حکیمان و فیلسوفان گذشته ما، از فارابی به این سمت، بر شخص‌انگاری اجتماع تصریح و تأکید داشته‌اند. به نظر من این شخص‌انگاری یک مشکلی ایجاد کرده است. این انگاره شاید به‌خودی‌خود مشکل نباشد، اما درک درست از آن انگار نصیب ما نشده است. مشکل اینجاست که درک ساختاری از سازمان و گروه به درک یک فرد تحویل شد و هویت سوم یا شخصیت حقوقی آن در محاق قرار گرفت. عامل سوم که باز در همه میراث گذشته ما وجود داشته و برای آن آدرس‌های دقیقی داریم؛ از تذهیب الاخلاق مسکویه رازی گرفته تا آثار معاصرین از امام خمینی (ره) تا آیت‌الله جوادی آملی و دیگران، همه این‌ها وقتی اخلاق را تعریف می‌کنند می‌گویند اخلاق «ملکه نفسانی» است. آیا اینکه ما اخلاق را ملکه نفسانی تعریف کنیم در فهم گروه‌ها مشکلی ایجاد می‌کند؟ به گمانم بله و به همین دلیل اینجا آورده‌ام. چون ذهن نمی‌تواند برای سازمان یا گروه، نفس یا روح تصور کند که بتواند از اخلاق گروه حرف بزند. چیزی که روح یا نفس ندارد چطور می‌توان از ملکه نفسانی آن حرف زد. شخص‌انگاری جامعه شاید می‌توانست این خلاء را پر کند، اما این اتفاق نیفتاد. چون با این انگاره‌ها نهایتاً جامعه به شخص تنزل مفهومی می‌یافت و وقتی صحبت از اخلاق جامعه می‌شد، ذهن‌ها به سراغ افراد جامعه می‌رفتند، نه جامعه به‌مثابه یک شخصیت حقوقی.

اگر درک ما از گروه جمع جبری اعضا باشد خیلی طبیعی است که وقتی بپرسیم برای اخلاقی‌سازی گروه، ملت، جامعه و اجتماع چه باید کرد؟ دستوری که پیش روی ما می‌گذارند این است که افراد باید اخلاقی بشوند و همین کافی است. من این تلقی و این دستور و نسخه را در جامعه ایران بسیار پررنگ می‌بینم. این نسخه را این روزها در فضای دیجیتال و حتی فضاها علمی زیاد می‌شنویم. بخشی از روشنفکران و متخصصان اخلاق در میان ما هم دقیقاً همین نسخه را می‌پیچند که برای اخلاقی‌سازی جامعه ایران کافی است افراد اخلاقی شوند. می‌گویند خودتان را درست کنید جامعه درست می‌شود. این برنامه از کجا ناشی می‌شود؟ از همان جایی که فکر می‌کنند جامعه جمع جبری اعضا است.

من نمی‌گویم در برنامه رشد اخلاقی جامعه، اخلاقی‌سازی افراد را مغفول بگذاریم، نه، این لازم است، اما یادمان باشد که این نهایتاً شرط لازم برای رشد اخلاقی جامعه است، شرط کافی نیست.

وقتی قائل شدیم که جامعه هویتی مستقل دارد، می‌فهمیم که جامعه ابعادی فراتر از افراد هم دارد و اگر بخواهیم این هویت کثیرالاضلاع، رشد اخلاقی بیابد، باید برای رشد اخلاقی ابعاد گوناگون آن هم برنامه داشته باشیم.

در فضای مجازی این روزها عکسی دست‌به‌دست می‌شود که در قسمت بالا از جماعت می‌پرسند چه کسانی با تغییر جامعه موافق هستند؟ همه دستشان را بالا می‌آورند و در پایین می‌پرسند چه کسانی حاضرند خودشان تغییر کنند؟ کسی دستش را بالا نمی‌آورد. بعد از این عکس نتیجه می‌گیرند که برای تغییر جامعه باید آدم‌ها و اعضای جامعه حاضر به تغییر خودشان باشند. من با این مخالف نیستم، اما با کافی انگاشتن این به‌شدت مشکل دارم.

این خیلی عجیب است که چطور شخصی مثل خواجه‌نصیرالدین طوسی به سمت اخلاق گروه‌ها نرفته است. با اینکه عبارت روشنی از ایشان در دست است که می‌گوید: «به حکم آنکه هر مرکبی را حکمی و خاصیتی بود که بدان متخصص و منفرد باشد و اجزای او را با آن در آن مشارکت نبود، اجتماع اشخاص انسانی



را نیز از روی تألف و ترکیب حکمی و هیئتی و خاصیتی بود به خلاف آنچه در هر شخصی از اشخاص موجود بود.» این درکی از هویت سوم است. اینجا صحبت از ترکیب حقیقی است. این عبارت نشان می‌دهد که او بر ترکیب حقیقی واقف بوده است بنابراین انتظار داریم که هویت سوم جامعه را هم به روشنی درک کرده باشد اما وقتی می‌بینیم حکم اخلاقی او برای جامعه، در واقع برای افراد جامعه است، و نه جامعه به عنوان یک هویت مستقل از افراد، به نظر می‌رسد که آن درک را به اینجا سرایت نداده است. آیا آن‌ها واقعاً جامعه را ترکیب حقیقی نمی‌دانستند؟

برخی مانند مرحوم مهدی حائری یزدی عبارتی را در کتاب حکمت و حکومت خود آورده که نشان می‌دهد برخی اساساً منکر هویت مستقل جامعه و شخصیت حقوقی آن هستند. او می‌گوید: «طبق آیات قرآن مجید احکام و تکالیف شرعی تا جایی است که هر جا روی سخن با انسان، بشر یا مسلمین یا مؤمنان، چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی، آمده است، منظور اصلی افراد و آحاد هستند که هریک به همان جهت که در موجودیت انسانی خود مستقل‌اند در مسئولیت اخلاقی و تکالیف شرعی خود نیز از این استقلال کامل برخوردارند. اگر هم گاهی کلمه قوم، امت و نظایر آن به کار برده می‌شود، مقصود افراد و آحاد امت هستند، نه مجموعه آن‌ها؛ زیرا که واحد جمعی یک تصویر خیالی بیش نیست و مسئولیت برای یک پدیده غیرواقعی، غیرمنطقی و نامعقول است!» با این پس‌زمینه ذهنی، به نظرم خیلی منطقی است که مسئولیت اجتماعی به آن معنا که عرض می‌کنم مسئولیت گروه، بنگاه و شرکت قابل درک و تحقق نباشد. براین اساس، این آحاد و افراد حقیقی مردم هستند که باید بار مسئولیت اجتماعی خود را هریک به‌طور مستقل بپذیرند و از عهده انجام آن برآیند.

به نظرم نزدیک‌تر شدیم به این ادعا که اگر ما درک روشنی از گروه‌ها نداشته باشیم، درکی از اخلاق گروهی هم نخواهیم داشت. مانع دوم که عرض کردم شخص‌انگاری بود. از جمله کسانی که شخص‌انگاری را واضح مطرح کرده و دیگران هم بیشتر و به‌تبع ایشان در آثار خود آورده‌اند، ابونصر فارابی بوده که در کتاب «آراء اهل المدینه الفاضله» آورده است. او در این کتاب، فصل قابل‌توجهی دارند به نام «القول فی احتیاج الانسان الی الاجتماع و التعاون» این بحث در آنجا آمده است. جامعه اگر مثل یک شخص است، پس باید با او همانگونه معامله کرد که با یک شخص انسانی می‌شود. نتیجه این می‌شود که برنامه‌ای که برای یک فرد داریم، همان برنامه را برای جمع هم باید داشته باشیم.

عامل سوم هم تعریف اخلاق به ملکه نفسانی بود. حکیمان اخلاقی گذشته و حال ما تعریفشان از اخلاق این است که اخلاق یک ملکه نفسانی است. تعریف مسکویه رازی را در اینجا می‌آورم که ایشان در تعریف اخلاق گفته‌اند: «صفات نفسانی راسخ و پایدار که موجب می‌شود افعالی متناسب با آن صفات به سهولت و بدون نیاز به تأمل و تروی از آدمی صادر شود.» اخلاق چیست؟ صفات نفسانی است. مشکل کجاست؟ اینجا است که اگر اخلاق را ملکه نفسانی تعریف کردیم، به‌سادگی، می‌توانیم بپرسیم که مگر گروه و جامعه و اجتماع نفس دارد؟ شرکت و بنگاه و ملت نفس دارد که شما از اخلاق آنها صحبت می‌کنید؟ چطور ممکن است؟ من دارم پارادوکسی بیان می‌کنم. از یک طرف می‌گویم باید از مفهوم اخلاق گروه‌ها حرف بزنیم و از طرفی می‌گویم تعریف ما از اخلاق، ملکه نفسانی است و توجه می‌دهم که گروه نفس ندارد. پس چطور می‌توان از اخلاق گروه به نحو معناداری حرف زد؟ این هم یک معضل می‌شود.

ما وارد دنیای متفاوتی شده‌ایم. نمی‌گوییم ما در دنیا سنت هیچ درکی از گروه نداشتیم، اما الآن هویت گروه تغییر کرده است. انصافاً در دنیای مدرن مفهوم «ملت» همانی نیست که در دنیای سنت به آن تفوه می‌کردیم. این تفاوت معنایی شاید باعث شده که امروز درک روشن‌تری از اخلاق گروه داشته باشیم که در گذشته نداشتیم. آقای رینهولد که به تمایز جدی بین اخلاق افراد و اخلاق گروه‌ها قائل است و من هم تأکید کردم، چیزی که متأسفانه در بین ما غایب است و ما تقطن خوبی نسبت به این تمایز نداشتیم، ببینیم چه تأثیری گذاشته است.

یک نکته مسلمی که همه عالمان اخلاق و متخصصین در آن اجماع نظر دارند این است که ریشه بداخلاقی، خودخواهی است. در جایی که خودخواهی وجود داشته باشد اخلاق شکل نمی‌گیرد و اگر بخواهید اخلاق شکل بگیرد خودخواهی باید عقب‌نشینی کند و پس برود. این مورد را داشته باشید. ایشان می‌گوید که انسان اخلاقی انسانی است که قدرت درک منافع «دیگری» را دارد و تا زمانی که شما قدرت درک منافع «دیگری» را نداشته باشید اخلاق در شما شکل نمی‌گیرد. این را بسیاری از متخصصان اخلاق باور دارند و پذیرفته‌اند و از آن بالاتر می‌گویند که انسان اخلاقی انسانی است که علاوه بر درک منافع دیگران می‌تواند منافع دیگران را حداقل گاهی بر منافع خود ترجیح دهد. حالا رینهولد می‌پرسد که اگر لازمه اخلاقی بودن این است که از خودخواهی دست بکشیم و منافع دیگری را درک کنیم و حتی آن را بر منافع خودمان ترجیح دهیم، درباره گروه چه می‌گویید؟ آیا گروه‌ها ظرفیت و توان درک منافع «دیگری» را دارند؟ آیا می‌توانند منفعت «دیگری» را بر منفعت خود ترجیح بدهند؟ خودخواهی برای یک گروه چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ با توجه به اینکه در حوزه مدیریت، به‌صراحت، گفته می‌شود اصلی‌ترین مأموریت تشکیل شرکت یا بنگاه کسب سود بیشتر است، یعنی در اصل تشکیل شده تا خود را به ظهور برساند و همه چیز را برای خودش بخواهد. اصلاً انگار یک نوع خودخواهی جزء هویت یک شرکت یا بنگاه است. اگر این‌گونه است، گروه چطور می‌تواند بفهمد خودخواهی یعنی چه؟ منفعت دیگری یعنی چه؟ حتی آدم به ذهنش می‌رسد اگر گروه بخواهد خودخواهی را کنار بگذارد و منافع دیگری را درک کند و گاهی هم بر منافع خود

ارجحیت بدهد، به سرعت رو به نابودی می‌رود. پس گویی تولد، بقا و ماندگاری گروه درگرو خودخواهی است. وقتی ما از چنین هویتی، اخلاق، به معنایی که گفتیم را می‌خواهیم، یعنی از او می‌خواهیم که از هویت خودش عبور کند. این عجیب نیست؟ آیا شدنی است؟

این تلقی‌ها و انگاره‌ها در ما هست. من جلوتر بیان خواهم کرد که نقدی به این مطلب دارم ولی تا آنجایی که رینهولد و دیگران فکر کرده‌اند و بیان کرده‌اند پایه مبانی فکری آن‌ها چنین چیزهایی بوده است.

نکته دیگری هم می‌خواهم عرض کنم. وقتی ما از عالمان و فیلسوفان می‌پرسیم برای اخلاقی‌سازی جامعه چه باید کرد می‌گویند ما دوتا دیدگاه کلان تا الآن داشته‌ایم حداقل در جامعه آن روز آمریکا این دو دیدگاه وجود داشته است. یکی دیدگاه مذهبی‌ها بوده و دیگری دیدگاه سکولارها. بنای مذهبی‌ها بر این بوده که هرچقدر افراد رشد مذهبی بیشتری داشته باشند لاجرم اخلاقی‌تر می‌شوند. در این نگاه، رشد ایمان افراد دقیقاً معادل رشد اخلاقی است. و می‌گویند اگر می‌خواهید جامعه اخلاقی شود، مذهب را در جامعه رواج دهید. این توصیه اخلاقی آن‌ها بوده است. نیاز به گفتن ندارد که این نگاه در جامعه ما هم طرفداران بسیار دارد. در مقابل این‌ها، سکولارها قرار داشته‌اند، در میان ما هم امروزه وجود دارند. برنامه اخلاقی‌سازی جامعه نزد ایشان این است که می‌گویند هرچقدر بتوانید افراد را عقلانی‌تر پرورش بدهید، لاجرم اخلاقی‌تر خواهند شد. پس مذهبی‌ها برای اخلاقی شدن جامعه، توصیه به رشد مذهبی و سکولارها توصیه به رشد عقلانی دارند. رینهولد در این کتاب مفصلاً به هر دو گروه تاخته و نقدشان کرده است. می‌گوید درست است که افراد ظرفیت رشد مذهبی دارند، چون قدرت درک منافع دیگری را دارند، و رشد عقلانی هم دارند؛ اما تأکید هم دارد که این رشد عقلانی محدود است، فکر نکنید به صورت نامحدود افراد می‌توانند رشد عقلانی و مذهبی داشته باشند. به‌رحال، تا حدودی دارند. اما آیا اخلاقی‌تر شدن افراد لاجرم به اخلاقی‌تر شدن جامعه می‌انجامد؟ نه؛ چون جامعه یک گروه است و گروه نمی‌تواند منافع دیگران را درک کند، چه رسد به اینکه آن را بر منافع خود ترجیح دهد. پس چه باید کرد؟ اگر این‌گونه است، توصیه رینهولد چیست؟ نسخه‌ای که رینهولد می‌پیشنهاد می‌دهد این است که می‌گوید برنامه اخلاقی‌سازی گروه‌ها باید متفاوت با برنامه اخلاقی‌سازی افراد باشد و این برنامه بیش از اینکه وابسته به رشد مذهبی و عقلانی افراد باشد، وابسته به روش‌های سیاسی، به همراه درصدی از اعمال زور و اجبار است. یعنی برای اینکه شما جامعه و گروه‌ها را اخلاقی‌تر کنید چاره‌ای جز به‌کارگیری روش‌های سیاسی و قدری اعمال فشار و زور ندارید. این توصیه رینهولد است.

من نقدی بر تز رینهولد دارم که عرض خواهم کرد. اما این نکته را پیشاپیش عرض کنم که در جامعه ما اتفاقی افتاده است و بیشترین انتقاد در جامعه ما به خودمان، در حوزه دولت و حوزه سیاست است. استنباط من این است و عجیب است که حتی کسانی که منتقدند هم حاضر نیستند کمترین سرمایه‌گذاری را روی اخلاق کنیم. این وضعیت یک علت دارد و آن این است که انگاره‌های عجیبی از اخلاق در ذهن ما شکل گرفته است. من بر کلمه انگاره تأکید می‌کنم. نمی‌گویم تعاریف خاصی از اخلاق در ذهن ما شکل گرفته، می‌گویم انگاره‌هایی شکل گرفته است. انگاره با تعریف متفاوت است و امروزه به‌ویژه، با وضعیت پست‌مدرن که برای جامعه بشری پیش آمده، به نظرم صحبت از انگاره‌ها مفهوم روشن‌تری دارد تا تعریف‌ها. انگاره‌ها قدرت عجیبی دارند. همه حرف رینهولد مبتنی بر یک انگاره به گمانم نادرست از اخلاق شکل گرفته است و آن این است که: اخلاق هزینه کردن است، نه سرمایه‌گذاری؛ با اینکه من بسیار این کتاب را ستایش می‌کنم، هم به لحاظ محتوا و هم ادبیات، و هرچه می‌خوانم خسته نمی‌شوم، اما درکم این است که ایشان انگاره‌ای از اخلاق داشته که من با آن موافق نیستم. رینهولد به‌گونه‌ای صحبت می‌کند که انگار منافع گروه‌ها با رشد اخلاقی آن‌ها منافات دارد. یعنی این‌ها باهم قابل جمع نیستند. همه مشکل من با نسخه رینهولد اینجاست. او گویی این را مفروض گرفته که اگر رشد اخلاقی روی دهد منفعت گروه لطمه می‌بیند. این انگاره در ذهن ایشان بوده است که چنین توصیه‌هایی دارد. چرا؟ چون گروه نمی‌تواند منفعت دیگری را درک کند و اگر درک کرد نمی‌تواند ترجیح بدهد و حاضر نیست به آن تن بدهد. چرا حاضر نیست تن بدهد؟ فقط قدرت درک آن را ندارد؟ نه، بلکه با هویت او سازگار نیست. من می‌بینم که در پس ذهن رینهولد چنین تضادی بین اخلاق و منافع گروه وجود دارد. ما امروز در حوزه اخلاق حرفه‌ای که متمرکز شده‌ایم و پیش می‌رویم، این انگاره را به‌شدت نقد و نفی می‌کنیم. این به نظر من انگاره غلطی است و تا زمانی که در ذهن ما باشد ما به نفع اخلاق حتی یک‌قدم هم نمی‌توانیم برداریم. باید تکلیف خودمان را با این پرسش یک‌بار برای همیشه روشن کنیم که آیا اخلاق موجب عقب‌گرد ما می‌شود یا موجب پیشرفت ما؟ مادی‌تر حرف بزنیم، آیا اخلاق برای شما سودآور است یا زیان‌آور؟ تکلیفمان را با این قضیه باید روشن کنیم. خیلی‌ها این حرف را می‌زنند ولی در پس ذهنشان این است که اگر اخلاقی بشوید زیان می‌بینید، می‌بازید، چیزی را از دست می‌دهید. این انگاره اجازه ترویج اخلاق نمی‌دهد. ما انگاره‌های مختلفی از اخلاق را در ایران احصا کرده‌ایم و در کارگاه‌های اخلاقی‌مان طرح می‌کنیم و لوازم آن‌ها را بررسی می‌کنیم. اینکه آقای رینهولد می‌گوید گروه نمی‌تواند منفعت دیگری را درک کند، لاف‌زن من احساس می‌کنم امروزه این‌گونه نیست. گروه‌ها امروز چنین درکی دارند، شاید زمان آقای رینهولد واقعاً چنین درکی وجود نداشته، اما امروز به نسبت وضع بهتر است. اگر هم این درک در میان اهالی کسب‌وکار غلبه نکرده باشد، ولی به نحو امیدوارکننده‌ای در حال پیشرفت است. یعنی من از این وضع حداقل ناامید نیستم. امروز اخلاق به‌عنوان یک مزیت استراتژیک برای شرکت‌های بزرگ

چندملیتی فهم شده است. به همین دلیل هم برایش بسیار هزینه می کنند، یعنی سرمایه گذاری می کنند. اگر به ضررشان بود این گونه هزینه کردن اصلاً منطقی و عاقلانه نبود. پس این انگاره باید اصلاح شود.

منتها تر اصلی، و نه نسخه نهایی او که منتقد آن بودم، خیلی به درد ما می خورد و به نظرم کشف بزرگی است که در حوزه اخلاق بسیار راهگشاست. او ما را متوجه می کند که گروه را به مثابه یک شخصیت حقوقی و یک هویت متفاوت از اعضا درک کنیم. اگر ما این توانایی را کسب نکنیم، از ساختارها و فرایندهای سازمان ها هم غافل می مانیم. جامعه هم یک سازمان و یک گروه است. ملت هم این گونه است. غفلت از این مفهوم گروه برای ما زیان دارد. اگر این را بپذیریم، منطق اخلاقی سازی گروه برای ما چه معنایی خواهد داشت؟ برای ما این معنا را دارد که باید فرایندها و ساختارها را اخلاقی کنیم. فقط متصلبانه به اخلاق فردی یا اخلاق گروهی و به تعبیری اخلاق اجتماعی بسنده نکنیم. به نظرم ما با این مفاهیم خوب آشنا نشده ایم. ببینید ما به راحتی می گوئیم فلانی اخلاقی است و درک راحتی از آن داریم. ما با شنیدن این عبارت دچار مشکل در فهم نمی شویم. اما آیا وقتی بشنوید فلان سازمان اخلاقی است باز هم به همان اندازه برایتان قابل فهم و پذیرش هست؟ آیا با این عبارت هم مثل عبارت قبلی راحت هستید؟ آیا این دو عبارت و این دو اصطلاح به یک اندازه در ذهن ما می نشیند و می پذیریم؟ به نظر من نه. برای ما فرد اخلاقی ترکیب معنادارتری است تا بگوئیم یک سازمان یا دانشگاه یا انجمن اخلاقی است. مگر اینکه سازمان و دانشگاه و انجمن را هم بیاوریم به اعضای آن ها تقلیل بدهیم. اگر این کار را کنیم که از مقصود و مراد ما دور می شود. واقعاً یک سازمان اخلاقی برای ما چقدر معنا دارد؟ اگر این معانی در ذهن ما خوب شکل نگیرد برنامه های ما به سمت اخلاقی سازی فرایندها و ساختارها هم نخواهد رفت. این زمانی است که ما می بینیم.

نکته آخر من این است که گفتم ما تعریف اخلاق را از گذشته تا به حال به عنوان ملکه نفسانی داشته ایم و این به یک معنا، و در بحث اخلاق گروه ها و سازمان ها، مشکل ساز است. اگر می خواهیم از یک طرف از گروه حرف بزنیم و از طرف دیگر اخلاق را ملکه نفسانی بدانیم، خوب، گفتیم که چون گروه نفس ندارد، ملکه هم نمی تواند داشته باشد. اینجاست که مشکل درست می شود. باید تعریفمان را از اخلاق تغییر بدهیم. البته نه تغییر بنیادین. اخلاق را در سطوح مختلفی می توان تعریف کرد. این اتفاق افتاده است، نه به این معنی که بگوئیم تعریف سنتی ها غلط است و کنار بگذاریم و حتی نمی خواهیم بگوئیم که از آن عبور کنیم، نه؛ ما یک وجه دیگری از اخلاق را هم ببینیم و مفهوم سازی دیگری از اخلاق کنیم. این آن چیزی است که عرض کردم اتفاق افتاده است. به شکلی که فعلاً در ایران ما رایج است و ما هم روی آن متمرکز هستیم و براساس همین تعریف هم به ترویج اخلاق حرفه ای و سازمانی می پردازیم، اخلاق را به عنوان رعایت حقوق طرف ارتباط تعریف می کنیم. اخلاق زیست مسئولیت پذیرانه بر اساس رعایت حقوق طبیعی طرف های ارتباط در یک محیط 360 درجه است. اخلاق رفتار ارتباطی است. وقتی پای رفتار به میان می آید، ممکن است کسانی فکر کنند که این تعریف رفتارگرایانه است، نه انفسی و درونی. این البته درست است، اما درک دقیق آن این است که یادمان باشد اخلاق دو مراتب است. اخلاق می تواند درونی و انفسی باشد. ما منکر این نیستیم، اما همین صفات و ملکات نفسانی در رفتار ما بروز و ظهور می یابند. بنابراین، تعریف اخلاق به رفتار، بیان وجهی بیرونی اخلاق است، بدون آنکه وجه درونی آن را منکر شده باشیم. گروه ها و سازمان ها با این وجه اخلاق می توانند ارتباط برقرار کنند. ما آن ها را نه بر اساس ملکات و نفسانیات و صفات اسخ درونی، بلکه با عملکردشان ارزیابی و داوری اخلاقی می کنیم. این عملکرد می تواند به صورت یک سبک و الگوی به نسبت پایدار درآید. کاری که برای اخلاقی سازی جامعه با این پس زمینه هایی که عرض کرده ام می توانیم داشته باشیم این است که ما باید روی اخلاقی سازی فرایندها و ساختارها و ابعاد دیگر سازمان متمرکز شویم. انسان و نیروی انسانی را رها نمی کنیم. انسان در این الگو، همچنان ارزشمندترین سرمایه هر سازمان و جامعه ای است، اما آن را در شبکه و سیستم سازمان درک می کنیم، نه افراد و اعضای مستقل و نامرتب به هم. ما روی این نگاه سرمایه گذاری می کنیم. ما افراد سازمانی را هم آموزش می دهیم، اما آموزش های ما برخلاف روال رایج و مبتنی بر اخلاق فردی، مشتی پند و پیما و موعظه نیست. در اینجا از همه ظرفیت های دانشی اعم از روانشناسی، مدیریت، فلسفه، منطق و... بهره می گیریم.

برای افراد این گونه سرمایه گذاری می کنیم، اما برای فرایندها و ساختارها چه باید کرد؟ گام اول این است که فرایند و ساختارهایمان را ممیزی اخلاقی کنیم که این اتفاق هم الآن در ایران رخ نمی دهد و یا به ندرت رخ می دهد. شما چند سازمان را در ایران سراغ دارید که همان طور که یک صندلی اجرایی دارند و یک صندلی برای معاونت نیروی انسانی دارند، یک صندلی هم برای اخلاق داشته باشند که بسنجند آیا این تصمیم سازی های سازمانی و اهداف و استراتژی هایی که ترسیم می کنیم اخلاقی است یا نه. وقتی اهداف و استراتژی ها، وقتی برنامه ها و قوانین در یک سازمان اخلاقی نباشند، چطور انتظار داریم که نیروی انسانی آن سازمان اخلاقی باشند؟! این اتفاق در ایران نیفتاده اگر هم رخ داده، بسیار کم است. یادم می آید سال 86 که ما درگیر تألیف کتابی با عنوان موانع رشد اخلاق حرفه ای در سازمان ها بودیم، همین بحث ها مطرح شد و به گوش نایب رئیس مجلس وقت هم رسیده بود و ایشان در یک نطق تلویزیونی بسیار صریح اعلام کرد که کسانی می گویند قوانین ما ممیزی اخلاقی نمی شود، خیالشان را راحت کنم که قوانین ما ممیزی حقوقی و حتی قانونی نمی شود چه رسد به ممیزی اخلاقی. ما در بحث اخلاقی سازی فرایندها و ساختارها و قوانین هنوز در آغاز راهیم. این وضع ماست.

مجله علمی و پژوهشی  
زنجبیل سبز  
در علوم و فنون

سال تاسیس

۱۳۸۳